بیست و چهار خبر از ابن الحدید در فضائل اختصاصی أمیرالمؤمنین علیه السلام

بسم اللَه الرحمن الرحیم

ابن‌ أبی الحدید مُشْبعی از «مناقب‌» و «محامد» و فضائل‌ أمیرالمؤمنین‌ علیه‌ السّلام‌ را ذکر کرده‌ است‌؛ و بسیاری از احادیث‌ مسلّمه‌ای را که‌ راجع‌ به‌ آنحضرت‌ از رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ وارد شده‌ است‌ نیز آورده‌ است،او اینطور ذکر کرده‌ است‌:

ذُکرُ الاحَادِیثِ وَالاخبَارِ الْوَارِدَةِ فِی فَضَائِلِ عَلِی.

«بدانکه‌ أمیرالمؤمنین‌ علیه‌ السّلام‌ اگر فرضاً به‌ خود ببالد و فخر کند؛ و در شمردن‌ مناقب‌ و فضائل‌ خود، با خصوص‌ آن‌ فصاحتی که‌ خداوند تعالی به‌ او عنایت‌ نموده‌ است‌، مبالغه‌ کند؛ و تمام‌ فصحای عرب‌ بدون‌ استثناء، در این‌ تعریف‌ و تمجید، با او همزبان‌ شده‌ و او را یاری و مساعدت‌ کنند؛ معذلک‌ به‌ عُشری از أعشار آنچه‌ را که‌ رسول‌ راستگو صلوات‌ اللَه‌ علیه‌ در امر او گفته‌ و زبان‌ گشوده‌ است‌؛ نمیتوانند برسند. و منظور من‌، اخبار و روایات‌ شایعه‌ و عامّه‌ای که‌ امامیه‌ با آنها استدلال‌ و احتجاج‌ بر امامت‌ وی میکنند؛ همچون‌ حدیث‌ غدیر، و حدیث‌ منزله‌، و قصّۀ برآئت‌، و خبر مناجات‌، و قصّۀ خیبر، و خبر دعوت‌ عشیره‌ به‌ دَارْ در مکه‌ در ابتدای دعوت‌، و نحو ذلک‌ نیست‌.

بلکه‌ مقصود من‌، اخبار خاصّه‌ایست‌ که‌ ائمّۀ حدیث‌ دربارۀ او از رسول‌ خدا روایت‌ کرده‌اند: آن‌ اخباری که‌ أقلّ قلیل‌ و کوچکترین‌ چیزی از آن‌ دربارۀ غیر او روایت‌ نشده‌ است‌، و من‌ از آن‌ روایات‌ چیز کم‌ و مختصری را بیان‌ میکنم‌ از آنچه‌ را که‌ علماء حدیث‌ بیان‌ کرده‌اند، آن‌ علمائی که‌ متَّهَم‌ به‌ تشیع‌ و ولایت‌ او نیستند و بیشتر آنها قائل‌ به‌ تفضیل‌ غیر او بر او میباشند؛ زیرا أحادیث‌ اینها دربارۀ فضائل‌ او سکون‌ نفس‌ و آرامش‌ میآورد که‌ احادیث‌ غیر آنها نمیآورد.

خبر اوّل‌: یا عَلِی! إنَّ اللَه قَدْ زَینَک بِزینَةٍ لَمْ یزَّینِ الْعِبَادَ بِزِینَةٍ أحَبَّ إلَیهِ مِنْهَا، هِی زِینَةُ الابْرَارِ عِنْدَاللَه تَعَالَی: الزُّهْدُ فِی الدُّنْیا، جَعَلَک لَا تَرْزَأُ مِنَ الدُّنْیا شَیئًا، وَ لَا تَرْزَأُ الدُّنیا مِنْک شَیئًا؛ وَ وَهَبَ لَک حُبَّ الْمَسَاکینِ، فَجَعَلَک تَرْضَی بِهِمْ أتْبَاعًا، وَ یرْضَوْنَ بِک إمَامًا [[[1]](#footnote-1)

«ای علی! حقّاً خداوند ترا به‌ زینتی زینت‌ داده‌ است‌، که‌ بندگان‌ خود را به‌ زینتی پسندیده‌تر از این‌ زینت‌ در نزد او، زینت‌ نداده‌ است‌! این‌ زینت‌، زینت‌ أبرار است‌ نزد خدای تعالی: زُهد در دنیا، ترا طوری قرار داده‌ است‌ که‌ چیزی از دنیا را نمیگیرد و به‌ خود نمیبندی؛ و دنیا هم‌ چیزی از ترا نمیگیرد و به‌ خود نمیبندد، و خداوند به‌ تو دوستی و محبت‌ مساکین‌ را بخشیده‌ است‌؛ و بنابراین‌ ترا طوری قرار داده‌ است‌ که‌ میپسندی آنها پیروان‌ تو باشند؛ و مساکین‌ نیز میپسندند که‌ تو امام‌ ایشان‌ باشی!

این‌ روایت‌ را أبُو نُعَیم[[2]](#footnote-2)در کتاب‌ معروف‌ خود به‌ «حِلْیةُ الاوْلِیاء» ذکر کرده‌ است‌؛ و أبو عبداللَه‌ أحمد بن‌ حنبل‌ در مُسْنَد خود این‌ عبارت‌ را اضافه‌ دارد که‌:

فَطُوبَی لِمَنْ أحَبَّک وَ صَدَّقَ فِیک! وَ وَیلٌ لِمَنْ أبْغَضَک وَ کذَّبَ فِیک!

«پس‌ خوشا به‌ حال‌ آن‌ که‌ ترا دوست‌ داشته‌ باشد؛ و دربارۀ تو تصدیق‌ کند آنچه‌ وارد شده‌ است‌ از آیات‌ قرآن‌ و گفتار جبرآئیل‌ و گفتار رسول‌ خدا؛ و بدا به‌ حال‌ کسی که‌ ترا مبغوض‌ داشته‌ باشد؛ و آنچه‌ را دربارۀ تو وارد شده‌ است‌ تکذیب‌ نماید.»

خبر دوّم‌: پیامبر به‌ واردین‌ از قبیلۀ ثَقِیفْ گفت‌: لَتُسْلِمُنَّ أوْ لَابْعَثَنَّ إلَیکمْ رَجُلاً مِنِّی ـ أوْ قَالَ: عَدِیلَ نَفْسِی ـ فَلَیضْرِبَنَّ أعْنَاقَکمْ وَ لَیسْبِینَّ ذَرَارِیکمْ، وَ لَیأخُذَنَّ أمْوَالَکمْ.

«شما اسلام‌ بیاورید؛ وگرنه‌ میفرستم‌ بسوی شما مردی را که‌ از من‌ است‌ ـ یا آنکه‌ گفت‌: همتای نفس‌ من‌ است‌ ـ او البتّه‌ گردن‌های شما را میزند، و البتّه‌ ذراری شما را اسیر میکند، و البتّه‌ اموال‌ شما را أخذ مینماید.»

عمر میگوید: من‌ هیچوقت‌ تمنّای امارت‌ و حکومت‌ را ننمودم‌ مگر آنروز؛ و سینۀ خود را به‌ جلو میدادم‌ به‌ امید آنکه‌ رسول‌ خدا بگوید: هُوَ هَذَا آن‌ مرد اینست‌! پیامبر روی خود را گردانید؛ و دست‌ علی را گرفت‌ و گفت‌: هُوَ هَذَا مَرَّتَین‌ آن‌ مرد اینست‌؛ آن‌ مرد اینست‌!

این‌ حدیث‌ را احمد در «مُسْنَد» ذکر کرده‌ است‌؛ و امّا در کتاب‌ «فضائل‌ علی» علیه‌ السّلام‌ اینطور ذکر کرده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا گفت‌: لَتَنْتَهُنَّ یا بَنِ یوَلِیعَةَ[[3]](#footnote-3) أوْ لَابْعَثَنَّ إلَیکمْ رَجُلاً کنَفْسِی، یمْضِی فِیکمْ أمْرِی، یقْتُلُ الْمُقَاتِلَدَ وَ یسْبی الذُّرِّیةَ!

«ای پسران‌ ولیعه‌! شما از کردار خود پشیمان‌ میشوید و دست‌ از کارتان‌ بر میدارید؛ و گرنه‌ بر میانگیزم‌ بسوی شما مردی را که‌ مانند جان‌ من‌ است‌. امر مرا در میان‌ شما جاری میکند؛ با جنگجویان‌ شما میجنگد؛ و ذرّیۀ شما را أسیر میکند.»

أبوذر میگوید: چیزی در این‌ حال‌ مرا به‌ خود متوجّه‌ ننمود، و به‌ ترس‌ نینداخت‌؛ مگر سردی کف‌ دست‌ عمر، که‌ از پشت‌ من‌ بر کمر من‌ نهاد، و گفت‌: مَنْ تَرَاهُ یعْنِی؟ «در نظر تو منظور پیامبر از این‌ مرد کیست‌؟!» أبوذرّ میگوید: إنَّهُ لَا یعْنِیک! و إنَّما یعْنی خَاصِفَ النَّعْلِ؛ وَ إنَّهُ قَالَ: «هُوَ هَذَا».

«رسول‌ خدا ترا قصد نکرده‌ است‌؛ بلکه‌ آن‌ کسی که‌ نعل‌ او را پینه‌ میزند، قصد کرده‌ است‌. و گفته‌ است‌: آن‌ شخص‌، این‌ مرد است‌.»

خبر سوّم‌: إنَّ اللَه عَهِدَ إلَی فِی عَلِی عَهْدًا؛ فَقُلْتُ: یا رَبِّ بَینْهُ لِی!

قَالَ: اسْمَعْ! إنَّ عَلِیا رَایةُ الْهُدَی؛ وَ إمَامُ أوْلِیآئی؛ وَ نُورُ مَنْ أطَاعَنِی؛ وَ هُوَ الْکلِمَةُ الَّتِی ألْزَمْتُهَا الْمُتَقِینَ؛ مَنْ أحَبَّهُ فَقَدْ أحَبَّنِی؛ وَ مَنْ أطَاعَهُ فَقَدْ أطَاعَنِی! ف‌

فَبَشِّرْهُ بِذَلِک! فَقِلْتُ: قَدْ بَشَّرْتُهُ یا رَبِّ!

فَقَالَ: أنَا عَبْدُاللَه وَ فِی قَبْضَتِهِ؛ فَإنْ یعَذِّبْنِی فَبِذُنُوبِی لَمْ یظْلِمْ شَیئًا؛ وَ إنْ یتِمَّ لِی مَا وَعَدَنِی فَهُوَ أوْلَی. وَ قَدْ دَعَوْتُ لَهُ؛ فَقُلْتُ: اللَهمَّ اجْلُ قَلْبَهُ وَاجْعَلْ رَبِیعَةُ الإیمَانَ بِک!

قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ ذَلِک؛ غَیرَ أنِّی مُخْتَصَّهُ بِشَیءٍ مِنَ الْبَلَاءِ لَمْ أخْتَصَّ بِهِ أحَدًا مِنْ أوْلِیائِی!

فَقُلْتُ: أخِی وَ صَاحِبِی! قَالَ: إنَّهُ سَبَقَ فِی عِلْمی أنـَّهُ لَمُبْتَلٍ وَ مُبْتَلًی.[[4]](#footnote-4)

«خداوند دربارۀ علی به‌ من‌ وصیتی و سفارشی نموده‌ و به‌ مطلبی خبر داده‌ است‌. به‌ پیرو این‌ سفارش‌ من‌ گفتم‌: ای پروردگار من‌ آنرا برای من‌ روشن‌ کن‌!

خداوند گفت‌: بشنو! حقّاً و تحقیقاً علی لِوا و پرچم‌ هدایت‌ است‌؛ و امام‌ و پیشوای أولیای من‌ است‌؛ و نور کسی است‌ که‌ از من‌ پیروی کند؛ و اوست‌ کلمۀ من‌ که‌ ازحقایق‌ و سرائر آگاه‌؛ آن‌ کلمه‌ای که‌ آنرا ملازم‌ مردمان‌ با تقوی کرده‌ام‌. کسی که‌ وی را دوست‌ بدارد حقّاً مرا دوست‌ داشته‌ است‌؛ و کسی که‌ از او اطاعت‌ کند حقّاً از من‌ اطاعت‌ کرده‌ است‌.ای پیغمبر! تو علی را بدین‌ مطالب‌ بشارت‌ بده‌! پس‌ از آن‌ من‌ گفتم‌: ای پروردگار من‌! من‌ او را بشارت‌ دادم‌؛ به‌ پیرو بشارت‌ من‌، علی گفت‌: من‌ بندۀ خدا هستم‌ و در کف‌ دست‌ و در مُشتِ مشیت‌ و ارادۀ او میباشم‌. اگر مرا عذاب‌ کند، به‌ گناهان‌ من‌ مرا گرفته‌ است‌ و ابداً به‌ من‌ ستمی ننموده‌ است‌؛ و اگر برای من‌ آنچه‌ را که‌ وعده‌ نموده‌ است‌، تمام‌ کند و به‌ طور کامل‌ ایفا نماید؛ بازهم‌ خداوند به‌ من‌ سزاوارتر است‌ از من‌. و اوست‌ صاحب‌ ولایت‌ من‌!

پیغمبر میگوید: من‌ برای علی دعا کردم‌ و گفتم‌: بار پروردگارا! دل‌ او را روشن‌ کن‌، و بهار و ربیع‌ و طراوات‌ او را، ایمان‌ به‌ خودت‌ قرار ده‌! خداوند گفت‌: من‌ این‌ را دربارۀ علی کردم‌؛ ولیکن‌ من‌ او را به‌ گونه‌ای از بلایا و فتن‌ و امتحانات‌ خود مبتلا میکنم‌ که‌ اختصاص‌ به‌ او دارد؛ و هیچیک‌ از أولیای خودم‌ را بدینگونه‌ از بلایا اختصاص‌ نداده‌ام‌!

من‌ گفتم‌: بار پروردگارا، آخر علی برادر من‌ است‌؛ و همنشین‌ و مصاحب‌ من‌ است‌! خداوند گفت‌: این‌ جریانات‌، قضائیست‌ که‌ از علم‌ من‌ گذشته‌ است‌، و قابل‌ تغییر نیست‌! علی با ابتلائات‌ شدید مواجه‌ خواهد شد؛ و مردم‌ نیز بواسطۀ علی در ابتلائات‌ و امتحانات‌ شدید خواهند افتاد.»

این‌ حدیث‌ را أبو نُعیم‌ حافظ‌ در «حِلْیةُ الاوْلیاء» از أبو بَرْزَة‌ أسلمی روایت‌ کرده‌ است‌؛ و سپس‌ با سند دیگری با عبارت‌ دیگر از أنس‌ بن‌ مالک‌ آورده‌ است‌ که‌: إنَّ رَبَّ الْعَالَمِینَ عَهِدَ فِی عَلِی إلَی عَهْدًا أنـَّهُ رَایةُ الْهُدَی، وَ مَنارُ الإیمَانِ، وَ إمَامُ أوْلیائی، وَ نُورُ جَمِیعِ مَنْ أطَاعَنِی، إنَّ عَلِیا أمِینی غَدًا فِی الْقِیـمَةِ؛ وَ صَاحِبُ رَایتی، بِیدِ عَلِی مَفَاتِیحُ خَزَائِنِ رَحْمَةِ رَبِّی.

«حقّاً و حقیقتاً پروردگار جهانیان‌ دربارۀ علی، به‌ من‌ سفارش‌ و توصیه‌ای نموده‌، و مطلبی را ابراز کرده‌ است‌ که‌: اوست‌ پرچم‌ هدایت‌؛ و منارۀ بلند نور بخش‌ ایمان‌، و پیشوا و امام‌ أولیای من‌، و نور تمام‌ کسانی که‌ مرا اطاعت‌ میکنند. حقّاً و حقیقتاً در فردای قیامت‌ علی است‌ أمین‌ من‌، و صاحب‌ لوای من‌؛ در دست‌ علی است‌ کلیدهای خزینه‌های رحمت‌ پروردگار من‌.»

خبر چهارم‌: مَنْ أرادَ أنْ ینْظُرَ إلَی نُوحٍ عَزْمِهِ، وَ إلَی ءَدَمَ فِی عِلْمِهِ، وَ إلَی

إْبرَاهِیمَ فِی حِلْمِهِ، وَ إلَی مُوسَی فِی فِطْنَتِهِ، وَ إلَی عِیسَی فِی زُهْدِهِ؛ فَلْینْظُرْ إلَی عَلِی بْنِ أبیطالِبٍ.

«هر کس‌ بخواهد نظر کند به‌ نوح‌ در عزم‌ و اراده‌ و تصمیمش‌، و به‌ آدم‌ در علم‌ و دانشش‌، و به‌ إبراهیم‌ در صبر و بردباریش‌، و به‌ موسی در فهم‌ و زیرکی و سرعت‌ درایتش‌، و به‌ عیسی در زُهد و بیرغبتی او به‌ دنیایش‌؛ باید نظر کند به‌ علی بن‌ أبیطالب‌. »

این‌ روایت‌ را أحمد در «مُسْنَد»، و بیهَقی در «صحیح‌» خود آورده‌ است‌.

خبر پنجم‌: مَنْ سَرَّهُ أنْ یحْیی حَیاتی؛ وَ یمُوت‌ میتَتِی، وَ یتَمَسَّک بِالْقَضِیبِ مِنَ الْیاقُوتَهِ التِی خَلَقَها اللَه تَعَالَی بِیدِهِ ـ ثُمَّ قَالَ لَهَا کونِی فکانَتْ ـ فَلْیتَمَسَّک بِوِلَاة‌ءِ عَلِی بْنِ أَبیطَالِبٍ.

«کسی که‌ خوشایند اوست‌ همچون‌ زندگی من‌ زندگی کند؛ و همچون‌ مردن‌ من‌ بمیرد؛ و چنگ‌ زند به‌ شاخه‌ای از یاقوتی که‌ خداوند تعالی با دست‌ خود آفریده‌ است‌ ـ و سپس‌ به‌ او گفته‌ است‌: بوده‌ باش‌! و آن‌ شاخه‌ بوده‌ شده‌ است‌ ـ باید به‌ ولَاءِ عَلِی بن‌ أبیطالب‌ چنگ‌ زند.»

این‌ روایت‌ را حافظ‌ أبُو نُعَیم‌ در کتاب‌ «حِلْیة‌ الاولیاء» روایت‌ نموده‌ است‌؛ و أبو عبداللَه‌ أحمَد حَنْبَل‌ در دو کتاب‌ خود: «مُسند»، و «فَضَائل‌ علی بن‌ أبیطالب‌» روایت‌ کرده‌ است‌. و عبارت‌ أحمد چنین‌ است‌:

مَنْ أحَبَّ أنْ یتَمَسَّک بِالْقَضِیبِ الاحْمَرِ الَّذِی غَرَسَهُ اللَه فِی جَنَّةِ عَدْنٍ بِیمِینِهِ، فَلْیتَمَسَّک بِحُبِّ عَلِی بْنِ أبیطالِبٍ.

«کسی که‌ دوست‌ دارد چنگ‌ زند به‌ شاخۀ قرمزی که‌ خداوند با دست‌ راست‌ خودش‌ در بهشت‌ عدن‌ کاشته‌ است‌؛ باید به‌ محبّت‌ علی بن‌ أبیطالب‌ چنگ‌ زند.»

خبر ششم‌: وَالَّذِی نَفْسِی بِیدِهِ، لَوْ لَا أنْ تَقُولَ طَوَائِفُ مِنْ أمَّتی فِیک مَا قَالَتِ النَّصَارَی فِی ابْنِ مَرْیمَ؛ لَقُلْتُ الْیوْمَ فِیک مَقَالاً لَا تَمُرُّ بِمَلَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ إلَّا أخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیک لِلْبَرَکةِ.

«سوگند به‌ آن‌ که‌ جان‌ من‌ در دست‌ اوست‌، اگر طوائفی از اُمّت‌ من‌ دربارۀ تو نمیگفتند آنچه‌ را که‌ طائفه‌ نصاری دربارۀ پسر مریم‌ میگویند؛ هر آینه‌ امروز دربارۀ تو سخنی میگفتم‌ که‌ در اثر آن‌، تو از این‌ پس‌ بر هیچیک‌ از جماعت‌ مسلمانان‌ عبور نمیکردی؛ مگر آنکه‌ خاک‌ زیر دو قدمت‌ را برای برکت‌ میگرفتند و میبردند.»

این‌ حدیث‌ را أحمد بن‌ حَنْبَل‌ در «مُسند» ذکر کرده‌ است‌.

خبر هفتم‌: چون‌ روز عرفه‌ سپری شد؛ در شب‌ آن‌ روز، رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ در میان‌ مردم‌ آمد و گفت‌: إنَّ اللَه قَدْ بَاهَی بِکمُ الْمَلَائِکةَ عَامَّةً وَ غَفَرَ لَکمْ عَامَّةً؛ وَ بَاهَی بِعَلِی خَاصَّةً؛ وَغَفَرَ لَهُ خَاصَّةً! إنِّی قَائِلٌ لَکمْ قَوْلاً غَیرَ مُحَابٍ فِیهِ لِقَرَابَتی: إنَّ السَّعِیدَ کلَّ السَّعِیدِ حَقَّ السَّعِیدِ مَنْ أحَبَّ عَلِیا فِی حَیاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ!

«حقّاً خداوند بواسطۀ شما همگی، بر فرشتگان‌ خود مباهات‌ کرد؛ و شما همگی را مورد غفران‌ و آمرزش‌ خود نمود. و بواسطۀ علی به‌ خصوص‌ بر فرشتگان‌ مباهات‌ کرد؛ و او را به‌ خصوصه‌ مورد غفران‌ خود کرد. من‌ راجع‌ به‌ علی گفتاری را برای شما میگویم‌! و این‌ گفتار بر اثر انتصار و جانب‌داری و مزیت‌ اختصاصی نیست‌ که‌ خویشاوندی و قرابت‌ من‌ با علی اقتضا کرده‌ باشد: خوشبخت‌ به‌ تمام‌ معنی، و خوشبخت‌ که‌ انواع‌ سعادت‌ها را در خود مجتمع‌ ببیند، و خوشبخت‌ که‌ آن‌ حقّ خوشبختی و واقعیت‌ و حقیقت‌ معنای آن‌ در او متحقّق‌ باشد؛ کسی است‌ که‌ علی را در زمان‌ حیات‌ علی و پس‌ از مرگ‌ او دوست‌ داشته‌ باشد.»

این‌ حدیث‌ را أبوعبداللَه‌ أحمد بن‌ حَنْبل‌ در کتاب‌ «فضائل‌ علی علیه‌ السّلام‌» ذکر کرده‌ است‌؛ و در «مُسْنَد» نیز آورده‌ است‌.

خبر هشتم‌: روایتی است‌ که‌ أحمد بن‌ حَنْبَل‌ در دو کتاب‌ مذکور آورده‌ است‌ که‌:

أنَا أوَّلُ مَنْ یدْعَی بِهِ یوْمَ الْقِیـٰمَةِ؛ فَأقُومُ عَنْ یمِینِ الْعَرْشِ فِی ظِلِّهِ؛ ثُمَّ أکسَی حُلَّةً. ثُمَّ یدْعَی بِالنَّبِیینَ بَعْضِهِمْ عَلَی اثَرِ بَعْضٍ. فَیقُومُونَ عَنْ یمِینِ الْعَرْشِ؛ وَ یکسَوْنَ حُلَلاً؛ ثُمَّ یدْعَی بِعَلِی بْنِ أبیطالبٍ لِقَرَابَتِهِ مِنِّی وَ مَنْزِلَتِهِ عِنْدِی؛ وَ یدْفَعُ إلَیهِ لِوَائی لِوَاءَ الْحَمْدِ؛ ءَادَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ ذَلِک اللِّوٓاءِ.

ثُمَّ قَالَ لِعَلِی: فَتَسِیرُ بِهِ حَتَّی تَقِفَ بَینِی وَ بَینَ إبراهِیمَ الْخَلِیلِ؛ ثُمَّ تُکسَی

حُلَّةً وَ ینَادِی مُنَادٍ مِنَ الْعَرْشِ: نِعْمَ الْعَبْدُ أبُوک إبْرَاهِیمُ! وَ نِعْمَ الاخُ أخُوک عَلِی! أبْشِرْ فَإنَّک تُدْعَی إذَا دُعِیتُ؛ وَ تُکسَی إذَا کسِیتُ، وَ تَحْیا إذَا حَییتُ!

«من‌ اوّلین‌ کسی هستم‌ که‌ در روز قیامت‌ خوانده‌ میشوم‌؛ و در طرف‌ راست‌ عرش‌ خداوند، در سایۀ عرش‌ میایستم‌. و پس‌ از آن‌ در برم‌ حُلّۀ بهشتی پوشانیده‌ میشود. و سپس‌ پیغمبران‌ بعضی از آنها به‌ دنبال‌ بعضی دیگر خوانده‌ میشوند؛ و آنها هم‌ در جانب‌ راست‌ عرش‌ میایستند؛ و در بر آنها حُلّه‌های بهشتی پوشانیده‌ میشود. و سپس‌ علی بن‌ أبیطالب‌ به‌ جهت‌ قرابتی که‌ با من‌ دارد، و منزلت‌ و مقامی که‌ در نزد من‌ دارد خوانده‌ میشود؛ و لواء من‌ که‌ لواء حمد است‌ به‌ دست‌ او داده‌ میشود.

تمام‌ پیغمبران‌: آدم‌ و کسانیکه‌ پائین‌تر از او هستند، همه‌ در زیر آن‌ لِواء قرار میگیرند.

در این‌ حال‌ پیغمبر به‌ علی گفتند: تو هم‌ به‌ راه‌ میافتی، تا در میان‌ من‌ و إبراهیم‌ خلیل‌ وقوف‌ میکنی! و در این‌ موقعیت‌، یک‌ حُلّۀ بهشتی به‌ تو پوشانیده‌ میشود؛ و یک‌ منادی از عرش‌ خداوند ندا میکند:

چه‌ خوب‌ بنده‌ایست‌ پدر تو ابراهیم‌! و چه‌ خوب‌ برادری است‌ برادر تو علی! ای علی! بشارت‌ باد بر تو! زیرا که‌ تو خوانده‌ میشوی وقتیکه‌ من‌ خوانده‌ شوم‌! و پوشانده‌ میشود وقتیکه‌ من‌ پوشانده‌ شوم‌! و زنده‌ میشوی وقتیکه‌ من‌ زنده‌ شوم‌.»

خبر نهم‌: یا أنَسُ اسْکبْ لِی وَضُوءاً «ای انس‌ آب‌ وضو برای من‌ آماده‌ کن‌.» سپس‌ رسول‌ خدا برخاست‌؛ و دو رکعت‌ نماز گزارد و گفت‌: أوَّلُ مَنْ یدْخُلُ عَلَیک مِنْ هَذَا الْبَابِ إمَامُ الْمُتَّقِینَ؛ وَ سَیدُ الْمُسْلِمِینَ؛ وَ یعْسُوبُ الدِّینِ؛ وَ خَاتَمُ الْوَصِیینَ؛ وَ قائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ.

«اوّلین‌ کسی که‌ بر تو از این‌ در داخل‌ میشود، امام‌ متّقیان‌؛ و سید و سالار مسلمانان‌؛ و رئیس‌ و بزرگ‌ امر دین‌؛ و خاتم‌ وصیین‌؛ و پیشدار و رهبر و جلودار سفید چهرگان‌ است‌ که‌ در پیشانی آنها، و در پاهای آنها از آثار درخشش‌ و نورانیت‌ آب‌ وضو، روشنی و تابندگی پیداست‌.»

أنس‌ میگوید: من‌ با خودم‌ گفتم‌: بار پروردگارا! این‌ مرد تازه‌ وارد را مردی از طائفۀ انصار قرار بده‌! [[5]](#footnote-5) و این‌ دعای خود را پنهان‌ داشتم‌. در اینحال‌ علی آمد رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ گفت‌: ای أنس‌! چه‌ کسی آمد؟! من‌ گفتم‌: علی آمد!

رسول‌ خدا با بشاشت‌ و خوشحالی برخاست‌؛ و علی را در آغوش‌ گرفت‌؛ و شروع‌ کرد عرق‌ چهرۀ علی را با دست‌ خود مَسْح‌ کردن‌ و دست‌ مالیدن‌. در این‌ حال‌ علی گفت‌:

یا رَسُولَ اللَه صَلَّی اللَه عَلَیک وَءالِک! لَقَدْ رَأیتُ مِنْک الْیوْمَ تَصْنَعُ بِی شَیئًا مَا صَنَعْتَهُ بِی قَبْلُ!

«ای رسول‌ خدا! درود و تحیت‌ خداوند بر تو باد و بر آل‌ تو باد! من‌ از تو در امروز دیدم‌ کاری با من‌ کردی که‌ تا امروز به‌ هیچ‌ وجه‌ نکرده‌ بودی!» رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ گفت‌:

وَ مَا یمْنَعُنِی وَ أنْتَ تُؤدِّی عَنِّی؛ وَ تُسْمِعُهُمْ صَوْتِی؛ وَ تُبَینُ لَهُمک مَا اخْتَلَفُوا فِیهِ بَعْدِی! [[6]](#footnote-6)

«چه‌ چیز مانع‌ اینگونه‌ محبّت‌ و بشاشت‌ و سرور من‌ میگردد؛ در حالیکه‌ فقط‌ تو هستی که‌ بار رسالت‌ و تعهّد مرا ادا میکنی و به‌ مردم‌ میرسانی؟ و صدای مرا به‌ مردم‌ میشنوانی؟ و در آنچه‌ پس‌ ازمن‌ اختلاف‌ میکنند تو هستی که‌ در موارد اختلاف‌ حقّ مطلب‌ را روشن‌ میکنی؟ و برای آنها آشکارا میسازی؟»

و این‌ حدیث‌ را أبُو نُعَیم‌ در «حلیة‌ الاولیاء» روایت‌ کرده‌ است‌.

خبر دهم‌: أدْعُوا لِی سَیدَ الْعَرَبِ عَلِیا «برای من‌ سید و سرور و سالار عرب‌: علی را بخوانید.»

عائشه‌ گفت‌: ألَسْتَ سَیدَ الْعَرَبِ «آیا تو سید و سالار عرب‌ نیستی؟!»

پیامبر صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ گفت‌: أنَا سَیدُّ وُلْدِ ءَادَمَ وَ عَلِی سَیدُ الْعَرَبِ. «من‌ سید و سالار تمام‌ اولاد آدم‌ هستم‌؛ و علی سید و سرور و سالار عرب‌ است‌.»

چون‌ علی را خبر کردند و آمد، رسول‌ خدا فرستاد در پی انصار؛ و آنها به‌ نزد پیغمبر آمدند و به‌ آنها گفتند:

یا مَعْشَرَ الانْصَارِ! ألَا أدُلُّکمْ عَلَی مَا إنْ تَمَسَّکتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا أبَدًا. «آیا نمیخواهید من‌ شما را بر چیزی دلالت‌ کنم‌ که‌ اگر بدان‌ تمسّک‌ جوئید هیچگاه‌ گمراه‌ نشوید؟!» أنصار گفتند: بَلَی یا رَسُولَ اللَه!

رسول‌ خدا، صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ گفت‌: هَذَا عَلِی فَأحِبُّوهُ بِحُبِّی! وَ أکرِمُوهُ بِکرَامَتِی! فَإنَّ جَبَرائیلَ أمَرتِی بِالَّذِی قُلْتُ لَکمْ عَنِ اللَه عَزَّوَ جَلَّ.[[7]](#footnote-7)

«این‌ است‌ علی! او را دوست‌ داشته‌ باشید، به‌ همان‌ محبّتی که‌ به‌ من‌ دارید! و او را مکرّم‌ و معزّز بدارید به‌ همان‌ کرامت‌ و عزّتی که‌ از من‌ دارید! حقّاً این‌ مطلبی را که‌ من‌ برای شما گفتم‌؛ جبرائیل‌ از خدای عزّ وجلّ به‌ من‌ أمر نموده‌ است‌.»

این‌ خبر را حافظ‌ أبُو نُعَیم‌ در «حلیة‌ الاولیا» ذکر کرده‌ است‌.

خبر یازدهم‌: مَرْحَبًا بِسَیدِ الْمُؤْمِنینَ؛ وَ اِمَامِ الْمُتَّقِینَ!

«آفرین‌ به‌ سید و سالار مؤمنان‌؛ و إمام‌ و پیشوای متّقیان‌». به‌ علی گفتند: کیفَ شُکرُک؟ «سپاس‌ و شکرانۀ تو در برابر این‌ خطابی که‌ با این‌ ألقاب‌، پیامبر اکرم‌ صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ ترا مخاطب‌ قرار داده‌ چیست‌؟»

علی علیه‌ السلام‌ گفت‌: أحْمَدُ اللَه عَلَی مَا أتَاتِی؛ وَ أسْألُهُ الشُّکرَ عَلَی مَا أوْلَانِی؛ وَ أنْ یزِیدَنِی مِمَّا أعْطَانِی.

«بر آنچه‌ خداوند به‌ من‌ داده‌ است‌، حمد او را به‌ جای میآورم‌؛ و بر نعمتی که‌ به‌ من‌ داده‌ است‌؛ از او میخواهم‌ که‌ شکر او را بگزارم‌؛ و نیز میخواهم‌ از آنچه‌ به‌ من‌ عنایت‌ فرموده‌ است‌؛ زیادتر مرحمت‌ نماید.»

این‌ خبر را نیز صاحب‌ «حِلْیه‌» آورده‌ است‌.

خبر دوازدهم‌: مَنْ سَرَّهُ أنْ یحْیا حَیاتِی وَ یمُوتَ مَمَاتِی وَ یسْکنَ جَنَّةَ عَدْنٍ التَّتِی غَرَسَهَا رَبِّی فَلْیوالِ عَلِیا مِنْ بَعْدِی؛ وَلْیوالِ وَلِیهُ؛ وَلیقْتَدِ بِالائِمَّةِ مِنْ بَعْدِی؛ فَإنَّهُمْ عِتْرَتِی، خُلِقُوا مِنْ طِینَتِی، وَ رُزِقُوا فَهْمًا وَ عِلْمًا. فَوَیلٌ لِلْمُکذِّبِینَ مِنْ اُمَّتِی! الْقَاطِعِینَ فِیهِمْ صِلَتی؛ لَا أَنَالَهُمُ اللَه شَفَاعَتِی!

«کسی که‌ شاد و مسرور میشود که‌ مانند زندگی من‌ زیست‌ کند؛ و مانند مردن‌ من‌ بمیرد؛ و در بهشت‌ عدن‌ که‌ پروردگارِ من‌ آنرا کاشته‌ است‌، ساکن‌ گردد؛ باید ولایت‌ علی را پس‌ از من‌ داشته‌ باشد؛ و باید ولایت‌ ولی او را نیز داشته‌ باشد! و به‌ إمامان‌ بعد از من‌ إقتدا کند! زیرا ایشان‌، عترت‌ من‌ هستند؛ از سرشت‌ من‌ آفریده‌ شده‌اند؛ و فهم‌ و علم‌ به‌ ایشان‌ روزی داده‌ شده‌ است‌. پس‌ ای وای بر تکذیب‌ کنندگان‌ آنها از امّت‌ من‌، که‌ دربارۀ آنها صِلۀ مرا قطع‌ کردند؛ و خداوند شفاعت‌ مرا نصیب‌ آنان‌ نمیگرداند.»

این‌ حدیث‌ را همچنین‌ صاحب‌ «حِلْیه‌» ذکر کرده‌ است‌.

خبر سیزدهم‌: رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌، خالد بن‌ ولید را به‌ سَرِیه‌ ای فرستاد. (جهاد در راه‌ خدا در زمان‌ رسول‌ خدا که‌ خود آن‌ حضرت‌ در آن‌ شرکت‌ نداشتند) و علی علیه‌ السّلام‌ را نیز به‌ سِرَیة‌ دگری گسیل‌ داشت‌؛ و هر دوی این‌ سَریه‌ها در یمن‌ بودند. و به‌ آن‌ دو نفر گفتند:

إنِ اجْتَمَعْتُمَا فَعَلِی عَلَی النَّاسِ؛ وَ إنِ افْتَرَقْتُمَا فَکلُّ وَاحِدٍ مِنْکمَا عَلَی جُنْدِهِ.

«اگر احیاناً در مکانی شما هر دو گروه‌ با هم‌ یک‌ جا گرد آمدید؛ باید علی رئیس‌ باشد؛ و در نماز امام‌ هر دو دسته‌ شود؛ و اگر از هم‌ جدا بودید؛ هر کدام‌ شما بر لشگر خودش‌ امامت‌ میکند.»

اتّفاقاً هر دو لشگر با هم‌ مجتمع‌ شدند؛ و غارت‌ کردند؛ و زنانی را اسیر گرفتند، و اموالی را أخذ نمودند؛ و عدّه‌ای از مقاومین‌ را کشتند؛ و علی یک‌ کنیزکی از میان‌ آن‌ غنائم‌ برداشت‌؛ و برای خود اختصاص‌ داد.

خَالِد به‌ چهار نفر از مسلمانان‌ که‌ از ایشان‌ بود بُرَیدَة‌ أسْلَمِی، گفت‌: شما چهار تن‌ زودتر از ما به‌ سوی رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ بشتابید؛ و به‌ او بگوئید که‌: فلان‌ کار شد؛ و نیز بگوئید که‌: فلان‌ کار شد! و اُموری را بر آنان‌ بر شمرد که‌ نزد رسول‌ خدا بر علیه‌ عَلی بشمارند.

آن‌ چهار تن‌ شتافتند، و زودتر از همه‌ بر رسول‌ خدا وارد شدند. یکی از آنها از پهلوی رسول‌ خدا آمد، و گفت‌: علی فلان‌ کار را کرده‌ است‌؛ پیامبر از او روی گردانید. دیگری از جانب‌ دیگر آمد و گفت‌: علی فلان‌ کار را کرده‌ است‌ و پیامبر نیز از وی اعراض‌ کرد. در این‌ حال‌ بُرَیدَة‌ أسْلَمِی آمد و گفت‌: یا رَسُولَ اللَه‌! علی آن‌ کار را بجای آورده‌ است‌، و یک‌ کنیز را برای خود برداشته‌ است‌.

فَغَضِبَ صَلَّی اللَه عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ، حَتَّی احْمَرَّ وَجْهُهُ، وَ قَالَ: «دَعُوا لِی عَلِیاً» یکرِّرُهَا، «إنَّ عَلِیاً مِنِّی وَ أنَا مِنْ عَلِی؛ وَ إنَّ حَظَّهُ فِی الْخُمْسِ أکثَرُ مِمَّا أخَذَ؛ وَ هُوَ وَلِی کلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ مِنْ بَعْدِی».

«رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ از این‌ سخن‌ چنان‌ به‌ غضب‌ در آمد که‌ چهره‌اش‌ سرخ‌ شد. چند بار گفت‌: علی را برای من‌ گذارید؛ دست‌ از علی بردارید! از علی چه‌ میخواهید؟ علی از من‌ است‌؛ و من‌ از علی هستم‌؛ و سهمیۀ علی از خمس‌ غنائم‌ که‌ متعلّق‌ به‌ اوست‌، بیش‌ از این‌ است‌ که‌ برداشته‌ است‌. علی صاحب‌ ولایت‌ هر مرد مؤمن‌ و هر زن‌ مؤمنه‌ایست‌ پس‌ از من‌!»

این‌ خبر را أبوعبداللَه‌ أحمد در «مُسْند» در موارد مختلفی آورده‌ است‌؛ و نیز در کتاب‌ «فضائل‌ علی» روایت‌ کرده‌ است‌؛ و بیشتر از علمای حدیث‌ آنرا روایت‌ نموده‌اند.

خبر چهاردهم‌: کنْتُ أنَا وَ عَلِیک‌ نُورًا بَینَ یدَی اللَه عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ أنْ یخْلُقَ ءَادَمَ بِأرْبَعَةِ عَشَرَ ألْفَ عَامٍ؛ فَلَمَّا خَلَی ءَادَمَ قَسَّمَ ذَلِک فِیهِ؛ وَ جَعَلَهُ جُزْئینِ فَجُزْءٌ أنَا وَ جُزْءٌ عَلِی.

«من‌ و علی یک‌ نور بودیم‌ در برابر دو دست‌ جلال‌ و جمال‌ خداوند عزّوجلّ، چهارده‌ هزار سال‌ قبل‌ از آنکه‌ خداوند آدم‌ را خلق‌ کند. چون‌ آدم‌ را آفرید، آن‌ نور را خداوند در آدم‌ به‌ دو قسمت‌ تقسیم‌ کرد؛ و آنرا دو نیمه‌ نمود؛ نیمه‌ای را من‌ قرار داد؛ و نیمه‌ای را علی.»

این‌ حدیث‌ را أحمد در «مُسْنَد» آورده‌، و نیز در کتاب‌ «فضائل‌ علی علیه‌ السّلام‌» روایت‌ نموده‌ است‌؛ و صاحب‌ کتاب‌ «الفِرْدُوس‌» آنرا ذکر نموده‌؛ و این‌ جمله‌ را اضافه‌ دارد که‌: ثُمَّ انْتَقَلْنَا حَتَّی صِرنَا فِی عَبْدِالْمُطَّلِب‌ فَکانَ لِی النُّبُوَّةُ؛ وَ لِعَلِی الْوَصِیةُ.

«و سپس‌ ما حرکت‌ کردیم‌ تا در عبدالمطّلب‌ رسیدیم‌؛ بنابراین‌ نبوّت‌ از آنِ من‌ است‌ و وصیت‌ از آن‌ علی.»

خبر پانزدهم‌: النَّظَرُ إلَی وَجْهِک یا عَلِی عِبَدَةٌ! أنْتَ سَیدٌ فِی الدُّنْیا وَ سَیدٌ فِی الاخِرَةِ! مَنْ أَحَبَّک أَحَبَّنِی؛ وَ حَبِیبی حَبِیبُ اللَه! وَ عَدُوُّک عَدُوِّی؛ وَ عَدُوِّی عَدُوُّ اللَه. الْوَیلُ لِمَنْ أبْغَضَک!

«ای علی! نظر کردن‌ بر صورت‌ تو عبادت‌ است‌. تو سید و سالار هستی در دنیا؛ و سید و سالار هستی در آخرت‌! کسی که‌ به‌ تو محبّت‌ بورزد، به‌ من‌ محبّت‌ ورزیده‌ است‌؛ و حبیب‌ من‌ حبیب‌ خداست‌. و دشمن‌ تو دشمن‌ من‌ است‌؛ و دشمن‌ من‌ دشمن‌ خداست‌؛ ای وای بر آن‌ کس‌ که‌ بغض‌ تو را داشته‌ باشد!»

این‌ روایت‌ را أحمد در «مُسْنَد» آورده‌ است‌؛ و گفته‌ است‌ که‌: ابن‌ عبّاس‌ این‌ عبارت‌ رسول‌ خدا را تفسیر میکرده‌ است‌ و میگفته‌ است‌: إنَّ مَنْ ینْظُرُ إلَیهِ یقُولُ: سُبْحَانَ اللَه! مَا أعْلَمَ هَذَا الْفَتَی! سُبْحَانَ اللَه مَا أشْجَعَ هَذَا ألفَتَی! سُبْحَانَ اللَه مَا أفْصَحَ هَذَا ألْفَتَی!

«هر کس‌ به‌ علی نگاه‌ میکرد، میگفت‌: سبحان‌ اللَه‌! چقدر این‌ جوان‌ عالم‌ است‌! سبحان‌ اللَه‌ چقدر این‌ جوان‌ شجاع‌ است‌! سبحان‌ اللَه‌ چقدر این‌ جوان‌ فصیح‌ است‌!»

خبر شانزدهم‌: چون‌ شب‌ غزوۀ بَدر فرا رسید؛ رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ گفت‌: مَنْ یسْتَقِی لَنَا مَآءً؟ فَأحْجَمَ النَّاسُ، فَقَامَ عَلِی فَاحْتَضَنَ قِرْبَةً؛ ثُمَّ أتَی بِئراً بَعِیدَةَ الْقَعْرِ مُظْلِمَةً، فَانْحَدَرَ فِیهَا، فَأْوحَی اللَه إلَی جِبْرِیلَ وَ مِیکائیلَ وَ إسرافِیلَ:

أَنْ تَأهَّبُوا لِنَصْرِ مُحَمَّدٍ وَ أخِیهِ وَ حِزْبِهِ! فَهَبَطُوا مِنَ السَّمَاءِ، لَهُمْ لَغُطٌ یذْعَرُ مَنْ یسْمَعُهُ؛ فَلَمَّا حَاذُوا الْبِئْرَ، سَلَّمُوا عَلَیهِ مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ إکرَامًا لَهُ وَ إجْلالاً.

«کیست‌ برای ما آب‌ بیاورد تا بیاشامیم‌؟! مردم‌ همگی عقب‌ کشیدند، و امتناع‌ کردند. علی برخاست‌، و مشگی را با خود برداشت‌ و آمد سر چاهی که‌

بسیار تاریک‌ بود و گود بود، از آن‌ چاه‌ پائین‌ رفت‌.

خداوند به‌ جبرئیل‌ و میکائیل‌ و اسرافیل‌ وحی فرستاد که‌: برای نصرت‌ محمّد و برادرش‌ و حزبش‌، آماده‌ شوید.

آنها از آسمان‌ به‌ زیر آمدند. و یک‌ صدای توأم‌ با ابهامی داشتند که‌ هر کس‌ میشنید، میترسید.

چون‌ به‌ محاذات‌ چاه‌ رسیدند، به‌ جهت‌ بزرگداشت‌ و تجلیل‌ از مقام‌ علی همگی به‌ او سلام‌ کردند.»

این‌ روایت‌ را احمد در کتاب‌ «فضائل‌ علی علیه‌ السّلام‌» آورده‌ است‌؛ و در طریق‌ دیگری که‌ از أنس‌ بن‌ مالک‌ است‌؛ این‌ عبارت‌ را اضافه‌ دارد که‌: لَتُؤتَینَّ یا عَلِی یوْمَ الْقِیـٰمَةِ بِنَاقَةَ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ فَتَرْکبُهَا، وَ رُکبَتُک مَعَ رُکبَتی؛ وَ فَخِذُک مَعَ فَخِذِی؛ حَتَّی تَدْخُلَ الْجَنَّةَ!

«ای علی، در روز قیامت‌ یک‌ ناقه‌ از ناقه‌های بهشت‌، برای تو آورده‌ میشود؛ و تو بر آن‌ سوار میشوی؛ بطوریکه‌ زانوی تو با زانوی من‌ است‌؛ و رانِ تو با رانِ من‌ است‌؛ بدون‌ هیچگونه‌ تأخّری؛ تا داخل‌ بهشت‌ میشودی!»

خبر هفدهم‌: در روز جمعه‌ای رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ خطبه‌ای خواند؛ و گفت‌: أیـُّهَا النَّاسُ قَدَّمُوا قُرَیشًا وَ لَا تَقْدُمُوهَا! وَ تَعَلُّموا مِنْهَا وَ لَا تُعَلِّمُوهَا!

قُوَّةُ رَجُلٍ مِنْ قُرَیشٍ تَعْدِلُ قُوَّةَ رَجُلَینِ مِنْ غَیرِهِمْ؛ وَ أمَانَةُ رَجُلٍ مِنْ قُرَیشٍ تَعْدِلُ أمَانَةَ رَجُلَینِ مِنْ غَیرِهِمْ.

أیـَّهُا النَّاسُ أوصِیکمْ بِحُبِّ ذِی قُرْبَاهَا: أخی وَابْنِ عَمِّی عَلِی بْنِ أَبِیطَالِبٍ! لَا یحِبُّهُ إلَّا مُؤمِنٌ وَ لَا یبْغِضُهُ إلَّا مُنَّافِقٌ؛ مَنْ أحَبَّهُ فَقَدْ أحَبَّنِی؛ وَ مَنْ أبْغَضَهُ فَقَدْ أبَْضَنِی؛ وَ مَنْ أبْغَضَنِی عَذَّبَهُ اللَه بِالنَّارِ.

«ای مردم‌! قُریش‌ را مقدّم‌ دارید؛ و خودتان‌ از آنها جلو نیفتید! از آنها یاد بگیرید؛ و چیزی به‌ آنها ندهید. قوّت‌ یکمرد از قُرَیش‌ معادل‌ قوّت‌ دو مرد از غیر قریش‌ است‌؛ و أمانت‌ داری یکمرد از قریش‌ معادل‌ أمانت‌ داری دو مرد از غیر قریش‌ است‌.

ای مردم‌! شما را توصیه‌ میکنم‌ به‌ محبّت‌ صاحب‌ قرابت‌ من‌ از قریش‌: برادر من‌ و پسر عمّ من‌ علی ابن‌ أبیطالب‌! دوست‌ ندارد وی را مگر مؤمن‌. و دشمن‌ ندارد وی را مگر منافق‌؛ کسیکه‌ او را دوست‌ داشته‌ باشد؛ حقّاً مرا دوست‌ داشته‌ است‌؛ و کسیکه‌ دشمن‌ دارد او را حقّاً مرا دشمن‌ داشته‌ است‌؛ و کسی که‌ مرا دشمن‌ دارد خداوند او را به‌ آتش‌ عذاب‌ میکند.»

این‌ خبر را أحمد در کتاب‌ «فضائل‌ علی علیه‌ السّلام‌» آورده‌ است‌.

خبر هجدهم‌: الصِّدِّیقُّونَ ثَلَاثَةُ: حَبِیبُ النَّجَّارِ، الَّذی جَاءَ مِنْ أقْصَی الْمَدِینَةِ یسْعَی؛ وَ مؤمِنُ ءَالِ فِرْعُونَ الَّذِی کانَ یکتُمُ إیمَانَهُ؛ وَ عَلِی بْنُ أبیطَالِبٍ؛ وَ هُوَ أفْضَلُهُمْ.

«صدّیقین‌ سه‌ نفر هستند؛ حبیب‌ نجّار که‌ شتابان‌ از دوردست‌ترین‌ نقطۀ شهر آمد؛ و مؤمن‌ آل‌ فرعون‌ که‌ ایمان‌ خود را پنهان‌ میداشت‌؛ و علی بن‌ أبیطالب‌. و علی أفضل‌ آنهاست‌.»

أحمد در کتاب‌ «فضائل‌ علی علیه‌ السّلام‌» این‌ روایت‌ را آورده‌ است‌.

خبر نوزدهم‌: أعْطِیتُ فِی عَلِی خَمْسًا، هُنَّ أحَبُّ إلَی مِنَ الدُّنْیا وَ مَا فِیهَا؛ أمَّا وَاحِدَةٌ فَهُوَ کابٌ [[8]](#footnote-8) بَینَ یدَی اللَه عَزَّ وَجَلَّ حَتَّی یفْزَغَ مِنْ حِسَابِ الْخَلائقِ. وَ أمَّا الثَّانِیةُ فَلِواءُ الْحَمْدِ بِیدِهِ، ءَادَمُ وَ مَنْ وَلَدَ تَحْتَهُ. وَ أمّا الثَّالِثَةُ فَوَاقِفٌ عَلَی عَقْرِ حَوْضِی، یسْقِی مَنْ عَرَفَ مِنْ اُمَّتِی. وَ أمَّا الرَّابِعَةُ فَسَاتِرُ عَوْرَتِی وَ مُسَلِّمِی إلَی رَبِّی.

وَ أمَّا الْخَامِسَةُ فَإنِّی لَسْتُ أخْشَی عَلَیهِ أنْ یعُودَ کافِزًا بَعْدَا إیمَانٍ، وَ لَا زَانِیا بَعْدَ إحْصَانٍ.

«پنج‌ چیز دربارۀ علی به‌ من‌ داده‌ شده‌ است‌ که‌ آنها در نزد من‌ از دنیا و آنچه‌ در دنیاست‌، محبوب‌ترند:

اوّل‌ آنکه‌: او در برابر دو دست‌ جلال‌ و جمال‌ خداوند عزّ وجلّ، پیوسته‌ فنجان‌ فنجان‌، از شراب‌های بهشتی میآشامد (یا در برابر خدا به‌ حالت‌ سجده‌ در میآید) تا خدا از حساب‌ خلایق‌ در روز قیامت‌ فارغ‌ گردد.

دوّم‌ آنکه‌: لِوآء و پرچم‌ حمد در دست‌ اوست‌؛ آدم‌ و اولاد آدم‌ همگی در زیر لواء او هستند.

سوّم‌ آنکه‌: او در آبشخوار حوض‌ من‌ ایستاده‌ است‌، هر کس‌ را از امّت‌ من‌ بشناسد، سیراب‌ میکند.

چهارم‌ آنکه‌: او پوشندۀ عورت‌ من‌، و تسلیم‌ کننده‌ و سپارندۀ من‌ است‌ به‌ پروردگار من‌ وقت‌ مردن‌.

پنجم‌ آنکه‌: من‌ از او بیم‌ آن‌ را ندارم‌ که‌ بعد از ایمان‌ کافر شود؛ و بعد از إحصان‌ و عصمت‌ زنا کند.»

احمد این‌ حدیث‌ را در «کتاب‌ فضائل‌» ذکر کرده‌ است‌.

خبر بیستم‌: از برای جماعتی از اصحاب‌ رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ درهائی بود که‌ از خانه‌هایشان‌ به‌ مسجد رسول‌ خدا باز میشد؛ آن‌ حضرت‌ روزی فرمود:

سُدُّوا کلَّ بَابٍ فِی الْمَسْجِدِ إلَّا بَابَ عَلِی!

«تمام‌ درهائیکه‌ به‌ مسجد باز میشود، ببندید؛ مگر در علی را!» و همۀ درها را بستند؛ و در این‌ باره‌ جماعتی به‌ نحو اعتراض‌ سخن‌ گفتند؛ تا به‌ گوش‌ آن‌ حضرت‌ رسید؛ و در میان‌ آن‌ جماعت‌ برخاست‌ و گفت‌:

إنَّ قَوْمًا قَالُوا فِی سَدِّ الابْوَابِ وَ تَرْکی بَابَ عَلِی؛ إنِّی مَا سَدَدّتُ وَ لَا فَتَحْتُ؛ وَلَکنِّی أمُرْتُ بِأمْرٍ فَاتَّبَعْتُهُ.

«جماعتی راجع‌ به‌ بستن‌ درها، و بازگذاشتنِ من‌ درِ علی را گفتگو کرده‌اند. من‌ نه‌ دری را بسته‌ام‌؛ و نه‌ باز گذارده‌ام‌، ولیکن‌ امری به‌ من‌ شده‌ است‌، و من‌ از آن‌ متابعت‌ نموده‌ام‌.»

این‌ روایت‌ را أحمد در «مُسْنَد» کراراً ذکر کرده‌ است‌؛ و در کتاب‌ «فضائل‌» همچنین‌ آورده‌ است‌.

خبر بیست‌ و یکم‌: در غَزوۀ طائف‌، رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌، علی را فرا خواند؛ و با او مدّتی به‌ طور رازگوئی و پنهانی سخن‌ گفت‌؛ و این‌ نَجْوی و رازگوئی طول‌ کشید؛ بطوریکه‌ برای بعضی از صحابه‌ ناپسند آمد.

یکنفر از آن‌ جماعت‌ گفت‌: لَقَدْ أطَالَ الْیوْمَ نَجْوَی ابْنِ عَمِّهِ «امروز نجوای با پسر عموی خود را طول‌ داد.»

این‌ سخن‌ به‌ سمع‌ آن‌ حضرت‌ رسید؛ جماعتی از آنها را گرد آورد، و گفت‌: إنَّ قَائلاً قاَلَ: لَقَدْ أطَالَ الْیوْمَ نَجْوَی ابْنِ عَمِّهِ، أمّا إنِّی مَا انْتَجَیتُهُ؛ وَلَکنَّ اللَه انْتَجَاهُ.

«گوینده‌ای گفته‌ است‌: امروز نجوای خود را با پسر عمّش‌ طول‌ داده‌ است‌، آگاه‌ باشید: من‌ با او نجوی نکرده‌ و به‌ پنهانی سخن‌ نگفته‌ام‌؛ ولیکن‌ خداوند با او نجوی کرده‌ و سخن‌ به‌ پنهان‌ گفته‌ است‌!»

این‌ حدیث‌ را أحمد در «مسند» نقل‌ کرده‌ است‌.

خبر بیست‌ و دوّم‌: أخْصِمُک یا عَلِی بِالنُّبُوَّةِ فَلَا نُبُوَّةَ بَعْدِی؛ وَ تَخْصِمُ النَّاسَ بِسَبْعِ، لَا یجَاحِدُ فِیهَا أحَدٌ مِنْ قُرَیشٍ: أنْتَ أوَّلُهُمْ إیمَانًا بِاللَه؛ وَ أوْفَاهُمْ بِعَهْدِاللَه؛ وَ أقْوَمُهُمْ بِأمْرِاللَه؛ وَ أقْسَمُهُمْ بِالسَّوِیةِ؛ وَ أعْدَلُهُمْ فِی الرَّعِیةِ؛ وَ أبْصَرُهُمْ بِالْقَضِیةِ؛ وَ أعْظُمُهُمْ عِنْدَاللَه مَزِیةً![[9]](#footnote-9)

«ای علی! در مقام‌ شمارش‌ مزیت‌ و برتری، من‌ به‌ سبب‌ نبوّت‌ بر تو غلبه‌ دارم‌؛ زیرا که‌ بعد از من‌ عنوان‌ نبوّت‌ برای کسی نیست‌؛ و تو در مقام‌ شمارش‌ مزیت‌ و برتری، با هفت‌ خصلت‌ و صفت‌، بر مردم‌ غلبه‌ داری، بطوریکه‌ یک‌ نفر از قریش‌ را توان‌ آن‌ نیست‌ که‌ آنها را انکار کند: تو اوّلین‌ آنها هستی در ایمان‌ به‌ خداوند؛ و وفاکننده‌ترین‌ آنها هستی به‌ عهد و میثاق‌ خداوند؛ و قیام‌ کننده‌ترین‌ آنها هستی به‌ امر خداوند؛ و بهترین‌ و عادل‌ترین‌ قسمت‌ کنندۀ بالسَّویه‌ هستی در میان‌ آنها؛ و دادورترین‌ و با میزان‌ترین‌ آنها هستی در حکم‌ و إمارت‌ نمودن‌ در بین‌ رعیت‌؛ و با بصیرت‌ترین‌ و بیناترین‌ آنها هستی در حکم‌ و قضاوت‌، در مسائلی که‌ پیش‌ میآید، و مورد خلاف‌ قرار میگیرد در بین‌ آنها؛ و بزرگترین‌ و عظیم‌ترین‌ آنها هستی از جهت‌ مزیت‌ و شرف‌ و برتری در نزد خداوند!»

این‌ خبر را أبُو نُعَیم‌ حافظ‌ در «حلیة‌ الاولیاء» ذکر کرده‌ است‌.

خبر بیست‌ و سوّم‌: فاطمه‌ گفت‌: إنَّک زَوَّجْتَنی فَقِیرًا لَا مَالَ لَهُ «تو مرا به‌ ازدواج‌ مرد فقیری درآوردی که‌ مال‌ ندارد!» رسول‌ خدا صلّی اللَه‌ علیه‌ وآله‌ وسلّم‌ فرمود:

زَوَّجْتُک أقْدَمَهُمْ سِلْمًا وَ أعْظَمَهُمْ حِلْمًا؛ وَ أکثَرَهُمْ عِلْمًا. ألَا تَعْلَمِینَ أنَّ اللَه اطَّلَعَ إلَی الارْضِ إطلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أبَاک، ثُمَّ اطَّلَعَ إلَیهَا ثَانِیةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعَلَک!

«من‌ تو را در ازدواج‌ کسی درآوردم‌ که‌ اسلام‌ او از همۀ مردم‌ جلوتر بود، و حلمش‌ از همۀ مردم‌ عظیم‌تر بود، و علمش‌ از همه‌ افزونتر بود. آیا نمیدانی که‌ خداوند به‌ سوی بسیط‌ زمین‌ نظری افکند؛ و پدرت‌ را اختیار و انتخاب‌ کرد؛ و سپس‌ نظری افکند؛ و شوهرت‌ را اختیار و انتخاب‌ نمود؟!»

این‌ روایت‌ را أحمد در «مسند» آورده‌ است‌.

خبر بیست‌ و چهارم‌: پس‌ از مراجعت‌ از غزوۀ حُنَین‌ چون‌ آیۀ: إذَا جَاءَ نَصْرُاللَه وَالْفَتْح‌ نازل‌ شد؛ پیامبر بسیار سُبْحانَ اللَه، أسْتَغْفِرُ اللَه میگفت‌؛ و سپس‌ گفت‌:

یا عَلِی إنَّهُ قَدْ جَاءَ مَا وُعْدْتُ بِهِ؛ جَاءَ الْفَتْحُ، وَ دَخَلَ النَّاسُ فِی دِینِ اللَه أفْوَاجًّا. وَ إنَّهُ لَیسَ أحَدٌ أحَقَّ مِنْک بِمَقَامِی، لِقِدَمِک فِی الإسْلَامِ، وَ قُرْبِک مِنِّی، وَ صِهْرِک، وَ عِنْدَک سَیدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ؛ وَ قَبْلَ ذَلِک مَا کانَ مِنْ بَلاءِ أبیطَالِبٍ عِنْدِی حِینَ نَزَلَ الْقُرْءَانُ؛ فَأنَا حَرِیصٌ عَلَی أنْ أرَاعِی ذَلِک لِوَلَدِهِ.

«ای علی! به‌ درستیکه‌ آنچه‌ به‌ من‌ وعده‌ داده‌ شده‌ بود، رسید! فتح‌ و ظفر از جانب‌ خدا رسید؛ و مردم‌ فوج‌ فوج‌، و دسته‌ دسته‌، در دین‌ خدا داخل‌ شدند. و حقّاً و تحقیقاً هیچیک‌ از مردم‌، سزاوارتر از تو، به‌ مقام‌ من‌ نیست‌، به‌ جهتِ قِدْمَت‌ تو در اسلام‌، و نزدیکی تو به‌ من‌؛ و دامادی تو، و در نزد تو فاطمه‌ سیدۀ و سالار زنان‌ عالمیان‌ است‌، و از همۀ اینها پیشتر و مقدّم‌تر، آن‌ شدائد و ابتلائات‌ و مصائبی است‌ که‌ به‌ خاطر حفظ‌ من‌ بر پدرت‌ أبوطالب‌ رسید در مکه‌؛ چون‌ قرآن‌ نازل‌ شد؛ و من‌ بسیار میل‌ دارم‌ که‌ حقّ وی را در پسرش‌ مراعات‌ کنم‌!»

این‌ روایت‌ را أبو اسحق‌ ثَعْلَبی در تفسیر قرآن‌ آورده‌ است‌.

" به نقل از کتاب امام شناسی جلد یازدهم ص ٢٨٢ تالیف حضرت علامه آیت اللَه سید محمد حسین حسینی طهرانی"

1. «حلية‌ الاولياء»، ج‌ ١، ص‌ ٧١ و أسد الغابة‌، ج‌ ٤، ص‌ ٢٣ با تتمّه‌اي‌ آورده‌ است‌. [↑](#footnote-ref-1)
2. در «الكني‌ و الالقاب‌»، ح‌ ١، ص‌ ١٥٩ آورده‌ است‌، أبو نُعيم‌ اصفهاني‌ مصغّراً حافظ‌ احمد بن‌ عبدالله‌ بن‌ أحمد بن‌ اسحق‌ بن‌ موسي‌ بن‌ مهران‌ اصفهاني‌ از أعلام‌ محدثّين‌ و روات‌ و أكابر حفّاظ‌ و ثقات‌ است‌. از أفاضل‌ علماء اخذ علم‌ نموده‌ و أفاضل‌ علماء نيز از او اخذ كرده‌اند؛ كتاب‌ «حِلية‌ الاولياء» از مصنّفات‌ اوست‌ و همانطور كه‌ ابن‌ خلّكان‌ گفته‌ است‌: از بهترين‌ كتابها به‌ شمار مي‌آيد؛ و آن‌ كتابي‌ است‌ كه‌ در ميان‌ اصحاب‌ ما معروف‌ است‌، و اخبار مناقب‌ را از او نقل‌ مي‌كنند. و نيز از اوست‌ كتاب‌ «الاربعين‌» از احاديثي‌ كه‌ دربارۀ حضرت‌ مهدي‌ جمع‌ كرده‌ است‌ و از مولي‌ نظام‌ الدّين‌ قرشي‌ شاگرد شيخ‌ بهائي‌ نقل‌ شده‌ است‌ كه‌ او شرح‌ حال‌ أبونعيم‌ را در قسمت‌ دوّم‌ از كتاب‌ رجال‌ خود به‌ نام‌ «نظام‌ الاقوال‌» ذكر كرده‌ است‌ و نيز گفته‌ است‌ كه‌ من‌ در اصفهان‌ ديدم‌ كه‌ بر آن‌ نوشته‌ بود: قال‌ صلّي‌ الله‌ عليه‌ وآله‌ وسلّم‌: مَكْتوبٌ عَلَي‌ ساقِ الْعَرْشِ لا إلَهَ إلَّا اللَهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَهِ صلّي‌ الله‌ عليه‌ وآله‌ وسلّم‌ عَبْدي‌ و رَسولي‌؛ أيَّدْتُهُ بِعَليِّ بْنِ أبي‌طالِبٍ. رواه‌ الشّيخُ الحافظُ المؤمُن‌ الثّقةُ العدلُ أبو نُعيم‌ أحمدُ بْنُ... إلخ‌.

و در «ريحانة‌ الادب‌»، ج‌ ٧، ص‌ ٢٨٥ گويد: نه‌ تنها او را حافظ‌ اصفهاني‌ بلكه‌ در كلمات‌ بعضي‌ از أجلّه‌ به‌ حافظ‌ دنيا موصوف‌ كرده‌ و از اجداد مجلسي‌ است‌. فقه‌ و تصوّف‌ را با حديث‌ توأم‌ ساخت‌. به‌ زعم‌ «روضات‌» و «كشف‌ الغمّة‌» و ابن‌ شهرآشوب‌ و بعضي‌ ديگر، بلكه‌ مشهور هم‌ هست‌ كه‌ عامّي‌ مذهب‌ و از اهل‌ سنّت‌ و جماعت‌ بوده‌ است‌؛ ليكن‌ به‌ فرمودۀ شيخ‌ بهائي‌ و ميرمحمّد حسين‌ خاتون‌ آبادي‌ و بعضي‌ ديگر از أجلّه‌، شيعي‌ مذهب‌ بلكه‌ به‌ فرمودۀ مجلسي‌ از خلّصين‌ شيعه‌ بوده‌، و تشيّع‌ او را بواسطۀ پدران‌ خود أباً عن‌ جدٍّ از خودش‌ نقل‌ كرده‌، بلي‌ از شدّت‌ تقيّه‌ كه‌ در زمان‌ او بوده‌ تشيّع‌ خود را از مخالفين‌ مذهب‌ كتمان‌ مي‌نموده‌ است‌ (و أهل‌ البيت‌ أدري‌ بما في‌ البيت‌) ـ انتهي‌ ملخّصاً. أبو نعيم‌ در ترجمۀ حال‌ أميرالمؤمنين‌ عليه‌ السّلام‌ بدن‌ عبارت‌ مطلب‌ را شروع‌ مي‌كند: عليّ بن‌ أبي‌طالب‌ و سيّد القوم‌، محبّ المشهود، و محبوب‌ المعبود، باب‌ مدينة‌ العلم‌ و العلوم‌، و رأس‌ المخاطبات‌، و مستنبط‌ الاشارات‌، رابة‌ المهتدين‌، و نور المطيعين‌، و وليّ المتّقين‌، و امام‌ العدلين‌، أقدمهم‌ اجابة‌ و ايماناً، و أقومهم‌ قضيّة‌ و ايقاناً، و أعظمهم‌ حلماً و أوفرهم‌ علماً علي‌ بن‌ أبي‌طالب‌ كرّم‌ الله‌ وجهه‌، قدوة‌ المتّقين‌ و زينة‌ العارفين‌، المنبي‌ عن‌ حقائق‌ التوحيد، المشير إلي‌ لوامع‌ علم‌ التَّفريد، صاحب‌ القلب‌ العَقول‌، واللسان‌ السَّـول‌، و الاذُنُ الواعي‌، والعهد الوافي‌، فقاء عيون‌ الفتن‌، و وقيُّ من‌ فنون‌ المحن‌، فدفع‌ الناكثين‌، و وضع‌ القاسطين‌، و دمغ‌ المارقين‌، الاُخَيشِنُ في‌ دين‌ الله‌، الممسوس‌ في‌ ذات‌ الله‌، أقول‌: حافظ‌ ذهبي‌ در «تذكرة‌ الحفّاظ‌» گويد: كتاب‌ «حلية‌ الاولياء» را در زمان‌ خود مصنّف‌ به‌ نيشابور بردند؛ و در آنجا به‌ قيمت‌ چهارصد دينار به‌ فروش‌ رفت‌؛ و حافظ‌ سلفي‌ گويد: مثل‌ كتاب‌ «حلية‌ الاولياء» نوشته‌ نشده‌ است‌. تولّد ابونُعيم‌ در اوايل‌ غيبت‌ كبري‌ ٣٣٤ و يا ٣٣٦ در اصفهان‌ و وفاتش‌ در سنۀ ٤٠١ و يا ٤٠٢ و يا ٤١٥ و يا ٤٤٤ بوده‌ و در قبرستان‌ آب‌ پخشان‌ مدفون‌ شده‌ است‌. [↑](#footnote-ref-2)
3. بنو وليعه‌، قبيله‌اي‌ است‌ ِندكِنده‌. [↑](#footnote-ref-3)
4. حلية‌ الاولياء»، ج‌ ١، ص‌ ٦٧. و در «مطالب‌ السؤل‌»، ص‌ ٢١ از «حلية‌ الاولياء»، روايت‌ كرده‌ است‌، به‌ همين‌ عبارت‌ مگر در اين‌ عبارت‌ كه‌ بدين‌ صورت‌ آورده‌ است‌: إنّه‌ سيخصّه‌ من‌ البلاء شيْءٌ لم‌ يخصّ به‌ أحدًا من‌ أصحابي‌. [↑](#footnote-ref-4)
5. چون‌ انس‌ بن‌ مالك‌ كه‌ خادم‌ رسول‌ الله‌ بود، از انصار بود، و طبعاً مي‌خواست‌ آن‌ مرد واردي‌ كه‌ چنين‌ صفات‌ عالي‌ را دارد، از طائفه‌ انصار باشد. [↑](#footnote-ref-5)
6. «حلية‌ الاولياء»، ج‌ ١، ص‌ ٦٣ و ص‌ ٦٤ و «فرآئد السمطين‌»، و «مطالبسّئلسّئول‌» ص‌ ٢١، و «غاية‌ المرام‌»، ص‌ ١٦ و با سند ديگري‌ در ص‌ ١٨. و نيز در «تفسير عيّاشي‌»، ج‌ ٢ ، ص‌ ٢٦٢ و در «تفسير برهان‌»، ج‌ ٢، ص‌ ٢٧٤ و «بحار الانوار»، طبع‌ كمپاني‌، ج‌ ٩، ص‌ ٢٩٠ روايت‌ كرده‌ است‌. [↑](#footnote-ref-6)
7. «حلية‌ الاولياء»، ج‌ ١، ص‌ ٦٣. [↑](#footnote-ref-7)
8. كابٌ در اصل‌ كَاوبٌ بوده‌ است‌، اسم‌ فاعل‌ از كَابَ يَكُوبُ كَوْبًا كه‌ عين‌ الفعل‌ آن‌ براي‌ اختصار حذف‌ شده‌. و أقرب‌ آنستكه‌ كاب‌ اسم‌ فاعل‌ از مادّۀ كبو باشد. [↑](#footnote-ref-8)
9. «حلية‌ الاولياء»، ج‌ ١، ص‌ ٦٥ و ٦٦. [↑](#footnote-ref-9)